**بسم الله الرحمن الرحیم**

**فهرست مطالب:**

[بحثی پیرامون علم به حکم 2](#_Toc425554859)

[معنای علم به حکم 2](#_Toc425554860)

[کفایت علم به حکم تکلیفی و ادله آن 2](#_Toc425554861)

[شرط مقبول بودن ادعا در عدم اجرای حد 3](#_Toc425554862)

[احراز شرایط ثبوت حد برای قاضی 3](#_Toc425554863)

[خلاصه‌ای از نکته اصلی در مسئله 4](#_Toc425554864)

[اضافه شدن سه نکته به مباحث قبل 5](#_Toc425554865)

[عدم ظهور حد خمر در قرآن کریم 5](#_Toc425554866)

[حرمت تدریجی خمر در قرآن 5](#_Toc425554867)

[یک پرسش فقهی 6](#_Toc425554868)

[دو نقطه اختلاف بین شیعه و سنی 6](#_Toc425554869)

[ادله مشمولیت همه مسکرات 7](#_Toc425554870)

[وجه تسمیه خمر 7](#_Toc425554871)

[روایات شمول کل مسکرات 8](#_Toc425554872)

[طرق تشخیص عن از واو در روایات 8](#_Toc425554873)

[شباهت حکم خمر و نبیذ 9](#_Toc425554874)

[ملاک حرمت 9](#_Toc425554875)

[مسئله دیگر 10](#_Toc425554876)

[دو روایت در مخالفت با شمول همه مسکرات 10](#_Toc425554877)

# بحثی پیرامون علم به حکم

در مسئله حد مسکر، شرایطی، ازجمله: بلوغ، عقل، اختیار و علم به موضوع ذکر شده بود. گفتیم: پنجمین شرط، علم به حکم است، که روایاتی هم داشت. این روایات در ابواب مقدمات حدود، باب چهارده، صفحه سیصد و بیست‌وسه بود که دلالت می‌کرد که در جایی که کسی علم به حکم نداشته باشد، به‌طورکلی حد در این موارد، ثابت نیست. حد برای کسی که عالم به حکم باشد، ثابت است. حدود شش روایت بود که اختصاص به، خمر هم نداشت، در روایات شرب خمر، بحث القاء خصوصیت از شرب و شمول سایر موارد مطرح شد. این بحث القاء خصوصیت، تقریباً مورد اتفاق بین فقها و روایات است.

## معنای علم به حکم

نکته‌ای که بود این بود که در باب زنا، یک سؤالی وجود داشت و آن اینکه آیا علم به حکم تکلیفی منظور است یا علم به ثبوت حد؟ گاهی می‌داند که این عمل حرام است، ولی نمی‌داند حد دارد. فکر می‌کند یکی از محرماتی است که حد ندارد. اما گاهی هر دو را می‌داند. آیا این شرط که می‌گوییم: در صورتی حد ثابت است، که علم به حکم وجود داشته باشد؛ علم به حکم تکلیفی است، ولو حد را نداند یا اینکه هم علم به حکم تکلیفی نیاز است و هم علم به ثبوت حد؟ این در باب زنا، سؤالی بود، گرچه ما در آنجا گفتیم: علم به تحریم و حرمت کافی نیست. در باب شرب خمر هم همین سؤال است. که در صورتی حد ثابت است که عالم باشد، عالم به حکم باشد. آیا علم به حکم تحریمی و تکلیفی فقط، کفایت می‌کند یا اینکه نه علم به ثبوت حد هم باید داشته باشد؟

## کفایت علم به حکم تکلیفی و ادله آن

به نظر می‌آید که در شرب خمر به‌صورت واجب‌تری باید گفت: صرف علم به حکم تحریم کافی است. علت این است که در این روایات دیدیم که آیا قرآن بر او قرائت شده یا نشده است؟ در باب زنا، حد زنا هم در قرآن آمده بود و حداقل حد غیر رجم آمده بود. پس حد زنا در قرآن آمده است، (**الزانیه و الزانی فجلدوا کل واحد منهما مئة جلدة[[1]](#footnote-1)**) اما حد شرب خمر در قرآن نیامده است. حد شرب خمر از آن حدودی است که در قرآن اشاره نشده است و حدش از سنت مأخوذ است، بر خلاف زنا. حد سرقت در قرآن آمده است. اما شرب خمر حدی در قرآن برایش ذکر نشده است. در آن روایت دیروز می‌فرمود: همین‌که قرآن و آیه‌ای که در آن حکم خمر است را خوانده است؛ این حد بر او ثابت است. درحالی‌که شرب خمر در قرآن حدش ذکر نشده است، فقط حرمتش در قرآن آمده است. قرینه واضح‌تر برای این‌که بگوییم: منظور از علم به حکم، فقط علم به حکم تحریمی است، نه علم به ثبوت حد. در بعضی از روایات دارد که قرآن را خوانده است یا نخوانده است. قرآن خواندن در باب خمر بیش از علم به حرمت افاده نمی‌کند. علاوه بر اینکه در خود این روایات این قرینه است که در روایات آمده که: (اقر بتحریمها) یا علم بتحریم که ظهورش در همین حرمت تکلیفی است. بعد می‌گوییم با چه وجهی این ثابت می‌شود، آیا با صرف اعتراف او کافی است یا کافی نیست؟ این بحث دیگری است. الان می‌خواهیم بگوییم: آیا علم به تحریم، برای ثبوت حد کافی است یا نه، علم به حد باید باشد. می‌گوییم در بحث خمر واضح‌تر از باب زنا است که منظور از این شرط در اینجا همان علم به حکم تکلیفی و حرمت است. همین‌که می‌داند که این امر از محرمات است. و لو علم به ثبوت حد هم ندارد، کافی است که ثبوت حد در حق او.

## شرط مقبول بودن ادعا در عدم اجرای حد

مطلب دیگر این‌که، می‌فرماید: (**فلا حد علی الصبی و المجنون و المکره و الجاهل فی الحکم و الموضوع او احدهما**[[2]](#footnote-2))، گفتیم: منظور از جاهل به حکم، حکم تحریمی است. بعد می‌فرماید: (**فلا حد علی الجاهل بالحکم و الموضوع او احدهما اذا امکن الجهل بالحکم فی حقه**[[3]](#footnote-3))، اگر جهل به حکم در حق او متصور باشد، این مطلب، علتش این است که گاهی شخصی که ادعای جهل می‌کند، مقبول نیست که او جاهل باشد یا آدم درس خوانده و مطلعی است که در محیطی کاملاً مذهبی بزرگ شده است، که عقلا از او نمی‌پذیرند که نمی‌دانسته خمر حرام است. باید احتمال اینکه او نمی‌داند، به‌صورت یک احتمال عقلایی وجود داشته باشد. و الّا در مواردی که کسی تازه‌مسلمان نیست، در محیط دورافتاده‌ای هم زندگی نمی‌کرده است و بی‌سواد هم نبوده است، احتمال جهل در باب او نمی‌رود. اگر تازه‌مسلمان باشد، یا در محیط دورافتاده‌ای زندگی کرده و ...، جهل در مورد او احتمال می‌رود و می‌شود از او قبول کرد. گویا ایشان می‌خواهند، بگویند: ادعای به جهل به حکم یا موضوع مسموع است و ادعایش شنیده می‌شود، منتها این ادعا در جایی شنیده می‌شود که باید احتمال اینکه نداند در باب او برود و این احتمال در باب او متصور باشد. و لذا اگر این احتمال در بابش متصور نیست، ظهورش در این است که قول این شخص پذیرفته نمی‌شود. در جواهر و جاهای مختلف، در مورد این مطلب، روشن بحث نکردند. متن تحریر این است که (اذا امکن الجهل فی حقه) که توضیح دادیم، که این احتمال عقلایی وجود داشته باشد والّا قابل‌قبول نیست.

## احراز شرایط ثبوت حد برای قاضی

سؤال اصلی که در ذیل این بحث مطرح می‌شود، این است که شرط عدم جهل، عالم به حکم و موضوع بودن است. آیا این ادعای جهل به حکم یا موضوع قبول می‌شود، یا نه؟ این ادعا باید ثابت بشود. قاعده قضیه این است که این ادعا قبول می‌شود و نیاز به مثبتی ندارد. چون قاضی و حاکمی که می‌خواهد حد را جاری کند بر این شخص شارب خمر، باید شرایط او را احراز بکند و برای این‌که حکم بدهد به هشتاد شلاق، باید شرایط ثبوت حد را احراز بکند. این طبیعی قضیه است. همه احکام متوقف بر این است که موضوعش احراز بشود و شرایط در آنجا احراز بشود. موضوع و شرایط موضوع و متعلق باید احراز بشود، تا حکم ثابت بشود. قاضی که می‌خواهد حکم بدهد به اینکه این مستحق حد است، باید حد بخورد. باید احراز بکند که حین شرب خمر، خمر خورده است. و بعد هم احراز بکند که این شرب خمر کردن او، دلیلی می‌خواهد. بعد هم باید احراز کند که این شخص عاقل و بالغ و مختار بوده است. و اگر احراز نکند، شک هم بکند، کافی است برای این‌که این حد برداشته بشود. حالا اگر این شخص بیاید ادعا بکند که من نمی‌دانستم. اگر بینه‌ای در اینجا وجود داشته باشد، بیاید بگوید می‌دانست یا نمی‌دانسته، خوب، بینه اعتبار دارد. اگر هم بینه نداشته باشد. او باید احراز بکند. همین‌که شک دارد که این جاهل به حکم است یا جاهل به حکم نیست، همین کافی است که او احراز شخص نکرده و نمی‌تواند حکم بکند و بگوید باید او را شلاق بزنید. بنابراین ثبوت حکم حد متوقف بر این است، که او احراز بکند. یا احراز بالعلم یا بالبینه یا به اقرار خود شخص، اگر یکی از این طرق بود آن وقت می‌تواند حکم به ثبوت بکند. همه شرایط دیگر مثل: شرط بلوغ، عقل، اختیار و علم به اختیار هم همین‌طور است.

آن نکته‌ای که می‌گوییم اذا امکن الجهل بالحکم فی حقه این هم از باب احراز است. معمولاً انسان، مطمئن است که کسانی که در جامعه اسلامی تربیت شده‌اند، علم به حکم ندارد. اگر کسی آمد ادعا کرد، باید احتمال این را بدهد که واقعاً نداند والّا اگر احتمال ضعیفی باشد و اطمینان دارد که او می‌دانسته، حد ثابت می‌شود. آن هم برمی‌گردد به همین مبنا. در حقیقت مبنای ثبوت حد این است، که قاضی و حاکم احراز بکند هم اصل صدور این معصیت را و هم جمع آن شرایط را در او، به چه نحو احراز بکند، یا به علم که همان علم عقلایی است که اطمینان را شامل می‌شود، یا به بینه یا به اقرار، اگر با این‌ها ثابت شد، در این صورت، شرایط اینجا جمع است، فبها. اما اگر این شرط در اینجا وجود نداشت و احتمال عقلایی وجود داشت که این شرط نباشد. با ادعای او این احتمال پیدا می‌شود. همین‌که من نمی‌دانستم این احتمال اینجا پیدا می‌شود. اگر این احتمال، احتمال عقلایی است و او علم ندارد به اینکه دروغ می‌گوید. بینه‌ای هم نیست که بگوید دروغ می‌گوید. خودش هم اقرار نمی‌کند چون می‌گوید: من نمی‌دانستم.

### خلاصه‌ای از نکته اصلی در مسئله

در حقیقت نکته اصلی مسئله، این است که وقتی می‌گفتیم ثبوت حد متوقف بر این شرایط در شارب خمر است، این شرایط مثل همه موارد است. شرایط یک حکم باید احراز بشود. احراز این شرایط در موضوعات است. یا باید با علم او باشد، اطمینان داشته باشد، یا بینه یا اقرار خود شخص و اگر این‌ها هیچ‌کدام نباشد، بلکه خلافش را ادعا می‌کند. ادعایش هم معلوم است که ادعای گزافی است. آدم علم به خلافش ندارد. اطمینان دارد به این‌که همین‌طور است. تبعاً پذیرفته می‌شود از او و دیگر حد جاری نمی‌شود. این مسئله اول بود که چند مورد در آن مطرح شد.

### اضافه شدن سه نکته به مباحث قبل

برای تکمیل بحث، حدود سه نکته به مقدماتی که دیروز مطرح کردیم، می‌افزایم:

### عدم ظهور حد خمر در قرآن کریم

* در قرآن بحث حرمت خمر آمده است، اما حد خمر در قرآن کریم نیست. برخلاف زنا و قذف و سرقت که در خود قرآن، علاوه بر حرمت، حدشان هم ذکر شده است و حد شرب خمر مأخوذ از سنت است و در خود قرآن کریم به آن اشاره‌ای نشده است و آیه‌ای که به‌ظاهر دلالت بر ثبوت حد در آن بکند، نیست. گرچه در روایتی که در این ابواب هم هست، امیرالمؤمنین (ع) به عمر این‌چنین توضیح می‌دهد، که چرا در شرب خمر هشتاد شلاق قرار داده است؟ حضرت می‌فرماید: برای اینکه این برمی‌گردد به قذف. حضرت به این شکل توجیه می‌کند، می‌گوید وقتی که کسی شرب خمر می‌کند، عملاً می‌افتد در مسیری که قذف هم از او صادق می‌شود و لذا حدش آن حد نیست. منتها این تفسیر قرآن نیست. این یک تعبیر است و برمی‌گردد به علم خاص ائمه. و الّا در ظاهر قرآن، حد شرب خمر و شرب مسکر ذکر نشده است. آنچه در قرآن آمده است، فقط حرمت آن است.

### حرمت تدریجی خمر در قرآن

* از طرف دیگر، آیات قرآن کریم، تدریجاً خمر را حرام کرده است. و علتش هم این بود که خمر و مسکرات جزء لا ینفک زندگی عرب جاهلی بود. غالب عرب جاهلی جزء لا ینفک زندگی و حیاتشان خمر و مسکرات بود. خیلی رواج داشت. سال‌هایش هم در تفاسیر ذکر شده است. در ابتدا تا چند سال حرمتی ذکر نشد، حتی آیه‌ای در قرآن دارد، که (تتخذوا من سکر و رزق حسنات) حتی بعضی گفتند: این آیه مال وقتی است که هنوز خمر تحریم نشده بود، و اشاره دارد به این‌که از همین درختان و میوه‌ها شما محصولی می‌گیرید، که اسم سکر بر آن صدق شده است. سکر یعنی مسکر است. بنابراین ابتدا حرام نبوده، حتی ممکن است، بنا بر بعضی اقوال بگوییم، بعضی آیات خیلی نفی هم نکرده است. ولی آرام‌آرام آمد، به سمت تحریم که در مرحله اولش فرمود: (**و لاتقربوا الصلاه و انتم سکاری**[[4]](#footnote-4)) این اولین موردی است که قرآن دارد، اخطار می‌دهد. آیه شأن نزولی دارد، که کسی خمر خورد در نماز و در آن سوره کافرون را خواند، در جمله: **(لا اعبد ما تعبدون**) گفت: (اعبد ما تعبدون) در حالت مستی ((لا)) را حذف کرد، بعد وحی نازل شد که (**لا تقربوا الصلاه و انتم سکاری**) این قدم اولش بود. بعد از مدتی چند ماه یا سال طول کشیده بوده که آیه نازل شد، که (**یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس**) که این آیه‌ای است که ظهور در حرمت دارد. یعنی دارد اذهان را به سمت حرمت می‌برد. ولی منافعی را در کنار آن اشاره کرده است. تا رسید به آن حد اعلی که (**یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ**[[5]](#footnote-5))، که خیلی قاطع می‌گوید اجتناب کنید. یک سیر تدریجی داشت. بنابراین شرب خمر اولاً حدش در قرآن نیست. ثانیاً حرمتش هم به‌صورت تدریجی آمد که به اینجا رسید. مطلب دیگر این است که حدش هم در روایات، این‌طور است که تدریجاً افزایش پیدا کرد. یعنی آن حکم آخر را اول نفرمود، حضرت. اوایل با کفش طرف را می‌زدند، یا چند شلاق می‌زدند. بعد چهل‌تا و بعد هم روی هشتادتا باقی ماند. این هم تدریج هم در اصل حکم تکلیفی بود و هم در حکم وضعی و در حدش هم تدریج رعایت شده است.

### یک پرسش فقهی

البته یک سؤال فقهی وجود دارد، اگر اسلام به‌تازگی در شهری رواج پیدا کرد که خمر در آنجا جزء لاینفک زندگی‌شان بود، آنجا هم تدریج باید رعایت شود یا خیر؟ که علی‌القاعده این جزء اختیارات حکومت و ولایت است که این را به‌طور تدریجی انجام بدهد.

### دو نقطه اختلاف بین شیعه و سنی

* مطلب دیگر اینکه در فقه آنچه مشترک است بین عامه و خاصه است، اصل این است که خمر هم حرمت شرب دارد و هم حد دارد. اما در انواع دیگر از مسکرات، یک مقدار اختلاف. اختلاف بین شیعه و سنی در باب خمر عمدتاً در دو نقطه است و تفاصیلش اختلاف زیادی دارد. یکی در محدوده خمر و مسکر است. و دامنه آن در فقه امامیه، بسیار وسیع است، درحالی‌که مشارب و مذاهب فقهیه عامه، این دامنه وسیع را ندارد. در بعضی مذاهبشان، مقداری خاص‌تر است؛ مثلاً نبیذ را بعضی حرام نمی‌دانند یا حد بر آن قائل نیستند و یکی هم در اندازه حد است، که فقهای ما بالاتفاق و اکثر مذاهب عامه می‌گویند: هشتاد ضربه شلاق است، ولی در عامه قول به خلاف داریم که شافعیه می‌باشند، که می‌گویند چهل ضربه شلاق است. این دو نقطه اختلاف بین فقه شیعه و سنی است.

برگردیم به مسئله دوم؛ متن مسئله دوم را می‌خوانم. می‌فرماید: (**لا فرق فی المسکر بین انواعه**[[6]](#footnote-6))، مسکرات فرقی ندارند، هر چیزی که مسکر باشد، هم حرمت اکل دارد، هم حد دارد. انواعش را مثال می‌زنند. (**المتخذ من العنب و هو الخمر**[[7]](#footnote-7)) یک نوع از مسکرات آنی است که از انگور گرفته می‌شود که اسمش خمر است. یک نوع هم (او التمر) آن‌که از خرما گرفته می‌شود، (و هو النبیذ) نبیذ آن چیزی است که از خرما گرفته می‌شود. (او الزبیب) که می‌شود نقیع آنی که از کشمش گرفته می‌شود، می‌گویند نقیع، یا آنی که از عسل گرفته می‌شود که آن بتع است یا از شعیر است که می‌گویند مزر یا از چیزهای دیگر گرفته بشود، از حنطه، از گندم و ذرت و این‌ها. یکی از مواردی است که بین شیعه و سنی فرق است. ما می‌گوییم: در ثبوت حد، فرقی نیست بین انواع مسکرات، چه خمر باشد، چه نبیذ باشد چه بتع باشد چه متخذ از سایر اشیاء باشد. از هر چیزی وقتی ماده‌ای بگیرند که آن ماده خصوصیت اسکاری داشته باشد و مست‌کننده باشد. این فرقی نمی‌کند از عنب باشد یا از زبیب باشد یا هر چیز دیگر باشد، در این تفاوتی نیست و لازم نیست، مایع باشد. این مسئله در حقیقت می‌خواهد اشاره کند به این‌که عنوان خمر، ملاک است.

### ادله مشمولیت همه مسکرات

* در قرآن آمده که (**انما الخمر و المیسر)،** در قرآن حالت اسکار نیامده است، (یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر)
* یکی هم آیه (**انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه**)، است. در قرآن در این دو آیه‌ای که دلالت بر حرمت دارد، عنوان خمر آمده است. منتها اگر به اهل لغت مراجعه کنید، می‌گویند: خمر دو معنی دارد؛ یک معنای خاص و یک معنای عام. ماده اصلی خمر به معنای ستر است. خمر یعنی ستر، و لیضرب خمران جیود عنه خمر که جمع خمار است و در یکی از آیات حجاب است. خمار یعنی ساتر، خمور و این‌ها یعنی پوشش و لباس. خمر هم اصل معنایش، ستر بوده است.

### وجه تسمیه خمر

این است که چون عقل را می‌پوشاند به آن خمر می‌گویند. عقل که قوام انسانیت انسان است را از بین می‌برد، می‌پوشاند و مستور می‌کند. مستور کردنش هم این‌طور نیست که به‌طورکلی طرف را دیوانه بکند، بلکه ساتریت، می‌آید و برگردد، از این جهت می‌گوید: یک حالت ساتریت برای عقل دارد. این اصل این لغت است که در لغات آمده خمر نیست. منتها خمر دو معنا دارد. معنای خاص، معنای عام. گاهی گفته شده که خمر یعنی مسکری که مأخوذ از عنب است. گاهی هم در لغت خمر به معنای مطلق مسکر به کار رفته است. این دو معنا است. آن وقت آن ادعایی که ما داریم در فقه این است که حکم حرمت تکلیفی و حکم ثبوت حد، اختصاص به متخذ از عنب ندارد. بلکه حکم دائر مدار مسکر است. هم حکم تکلیفی و هم حکم وضعی، دائر مدار مسکر است. منتها دلیل این مسئله، یکی از این دو امر است: یا اینکه منظور از کلمه خمر در قرآن معنای عام آن است. منظور خمر به معنای خاص نیست. بلکه خمر به معنای کل ما یسکر، ما یتخذ من شیء و هو مسکر، است. این یک دلیلش است که خیلی زیاد نمی‌شود به آن اعتماد کرد. این یک جهت است که منظور از خمر، مسکر است به معنای عام. جهت دیگر این است که بگوییم: خمر به معنای عنب است، منتهی از متأخذ از عنب القای خصوصیت می‌شود، به هر چیزی که مسکر است.

* دلیل سوم که درواقع ما را بی‌نیاز از این‌ها می‌کند، روایاتی است که در مسئله وارد شده است، که تکلیف را به‌صورت قاطع و روشن تمام کرده است. روایاتی هست که می‌فرماید: حکم تکلیفی و وضعی مختص به خمر یعنی مایع متأخذ از عنب نیست، بلکه سایر انواع مسکر، مانند: نبیذ و نقیع و بتع و ... را شامل می‌شود.

### روایات شمول کل مسکرات

یکی از مهم‌ترین روایات، همان روایتی است که در ابواب حد مسکر، باب هفتم، صفحه چهارصد و هفتادوسه آمده: عن محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن نعمان در بعضی نسخه‌ها دارد (و علی بن نعمان) چون کتابت قدیم گاهی عن با واو به شکل نزدیک به هم نوشته شده است. در بعضی از این سندها، عن و واو جابجا شده است.

### طرق تشخیص عن از واو در روایات

1. البته اگر یک سند، مکرر باشد، آن وقت آدم می‌تواند با مراجعه به سایر اسناد بفهمد، که اینجا عن است یا واو است.
2. یکی هم از ترتب زمانی تاریخی می‌شود تشخیص داد که این عن است یا واو است. اما اینجا برای ما مهم نیست که عن باشد یا واو باشد؛ چون در جایی مهم است که بگوید: فلانی از فلانی نقل کرده، که در این صورت، اگر عن باشد این شخص یکی از حلقات وسط روایت ضعیف می‌شود، ولی اگر هم موثق باشد، که بحثی در آن نیست. اما اگر واو باشد چون دو نفر نقل کردند که یکی از آن دو خوب است، اگر یکی از آن دو ضعیف باشد، مانعی ندارد. آنجا این اختلاف نسخه عن و واو تأثیرگذار است. اما در اینجا چون احمد بن محمد و علی بن نعمان هر دو موثق هستند. چه بگوییم دو تایی از او نقل کردند یا بگوییم او از او نقل کرده است و آن از مروی عنه آخری نقل کرده است، فرقی نمی‌کند. و لذا در مورد این‌که عن درست است یا واو تحقیق نکردیم؛ چون اینجا ثمره‌ای ندارد. جایی که ثمره داشته باشد باید تحقیق کرد. درهرحال راوی، ابی الصباح کنانی است که معتبر است (عن ابی عبدالله)، از امام صادق (ع) که فرمودند: (**کلُّ مُسْکرٍ مِنَ الْأَشْرِبَةِ یجِبُ فِیهِ کمَا یجِبُ فِی الْخَمْرِ مِنَ الْحَدِّ**[[8]](#footnote-8))،، همان حدی که در خمر به معنای خاص است، در سایر مسکرات هم جاری است. این کاملاً واضح است.

روایت دوم، (عن عده اصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن حماد بن عثمان عن عمر بن یزید)، در این روایت فقط، سهل بن زیاد محل اختلاف است. این روایت هم روایت دوم همین باب است. می‌فرماید: (**سَمِعْتُ أَبَا عبدالله ع یقُولُ فِی کتَابِ عَلِی ع یضْرَبُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ شَارِبُ الْمُسْکرِ- قُلْتُ کمْ قَالَ حَدُّهُمَا وَاحِدٌ**.[[9]](#footnote-9))، یعنی شرب سایر مسکرات هم مثل شرب خمر است. بعد سؤال کردند: مقدارش چقدر است؟ حضرت فرمود: (حدهما واحد)، حدش یکی است. این روایاتی که در اینجا آمده است.

### شباهت حکم خمر و نبیذ

روایاتی در باب یازدهم، هم داریم که همین حکم خمر را در نبیذ هم ذکر کرده است. روایت متعددی است که علاوه بر اینکه روایت مطلق بود، روایات خاصه‌ای هم دارد که می‌توانید ملاحظه کنید، به خصوص در نبیذ. در مورد فقاع جداگانه بحث می‌کنیم. این روایاتی که نبیذ را ذکر کرده است، در باب چهار ابواب حد مسکر آمده است. روایت اول باب چهار از ابواب حد مسکر دارد که سند معتبری دارد، **(إِنَّ فِی کتَابِ عَلِی ع یضْرَبُ شَارِبُ الْخَمْرِ ثَمَانِینَ وَ شَارِبُ النَّبِیذِ ثَمَانِینَ**[[10]](#footnote-10))، در اینجا نبیذ گفته است. خوبی آن دو روایت این بود که مطلق مسکر بود، ولی اینجا برای نبیذ ذکر شده است. که درواقع اگر دقت کنید، می‌بینید که نبیذ عنوان خاصی ندارد، و از حیث مسکریت است که به خمر ملحق شده است. یا روایت دومش همین‌طور است. پس این روایات دلالت می‌کند که سایر مسکرات ملحق به خمر هستند. هم روایات مطلق داشتیم و هم روایات خاص داشتیم. هم در اصل حرمت هم در ثبوت حد و هم در مقدار حد، روایات دلالت دارند. پس بنابراین اگر نگوییم خمر در خود آیه قرآن معنای عام دارد و کل مسکر را می‌گیرد. اگر نپذیریم که القای خصوصیت هم می‌شود کرد؛ دلیل سوم یعنی روایات، به خوبی تکلیف ما را روشن کرده است، که سایر مسکرات یا به عنوان عام یا به‌صورت مصادیق مثل نبیذ ذکر شده است. هم اصل حرمتشان، هم ثبوت حد و هم مقدار حد در این روایات آمده است که مثل خمر است.

### ملاک حرمت

ملاک این است که چیزی که گرفته می‌شود، مسکر باشد. فقه با این‌که از چه بگیرند و چگونه بگیرند، کار ندارد. الان مشروباتی درست می‌کنند که با ترکیبات شیمیایی جدید است، که سابق نبوده است. این قضیه حقیقیه است، کل مسکر حرام و موجب للحد، این مسکر، مسکری باشد که در آن زمان به این شکل نبوده و الان می‌فهمند که مسکریت دارد. این نظیر این است که می‌گوید: اوفوا بالعقود، ممکن است عقد بیمه باشد که در زمان قدیم نبوده، ولی الان این عقد پیدا شده، عقد بیمه به نحو قضیه حقیقیه، هر نوع مصداقی در طول زمان پیدا بکند آن هم مشمول حکم می‌شود. بحث ما بر سر این است، که کل مسکر حرام و موجب للحد. حالا هذا المسکر اتخذ من العنب او الذبیب یا با ترکیبات جدیدی باشد. همین‌که اسکار داشته باشد، این اثر بر آن مترتب است. عبارت (لمن تجاوزک عن ذلک الحد) آن حد به معنای تعزیر بود. می‌گفتیم: در خود قرآن، یا حد به معنای عام دارد، یا تعزیر دارد.، آن روایت می‌گوید: بله، اگر روایات خاصه نداشتیم که این حد هشتادتا است، آن وقت می‌گفتیم تعزیر دارد. اینجا ادله خاص داریم. در قرآن حد مسکر نیامده ولی روایت مفصل، کثیر و معتبر داریم که حد برای آن قرار داده شده است، نه مطلق تعزیر.

### مسئله دیگر

این است که آیا الکل هم مسکر است یا نیست؟ عنوان ما مسکریت است. چه صدق عنب بکند، خمر باشد، نبیذ باشد، الکل باشد، هو ما یسکر که صراحتاً هم در روایات آمده است. مست‌کنندگی یعنی آنی که عرب می‌گوید: ما یزید العقل. منتها، ما یزید العقل به این جهت است که مسکر عرفاً مسکر است و ازاله عقل می‌کند.

### دو روایت در مخالفت با شمول همه مسکرات

دو روایت داریم، که مخالف این چیزی است که در اینجا و در نبیذ ذکر شد، می‌گوید: حکم نبیذ گویا مثل این است که این حکم در نبیذ نیست، درحالی‌که نبیذ هم مسکر است. این دو روایتی است که مخالف این تعمیم این قضیه، یعنی حرمت و حد همه مسکرات است و، دو روایت است که در همین باب چهار آمده است. روایت باب چهار ابواب حد مسکر، روایت چهار و پنج است. که در روایت اول باب چهارمش این است که **(قُلْتُ أَ رَأَیتَ إِنْ أُخِذَ شَارِبُ النَّبِیذِ- وَ لَمْ یسْکرْ أَ یجْلَدُ قَالَ لَا**[[11]](#footnote-11))، می‌گوید: شارب نبیذ را شلاق نمی‌زنند. روایت پنجم هم همین است، که معتبر هم هست. (**أَ رَأَیتَ- إِنْ أُخِذَ شَارِبُ النَّبِیذِ وَ لَمْ یسْکرْ أَ یجْلَدُ ثَمَانِینَ- قَالَ لَا وَ کلُّ مُسْکرٍ حَرَامٌ.**[[12]](#footnote-12))، و بعد می‌فرماید: (کل مسکر حرام) احتمال دارد که بگوییم: این دو روایت، دلالت می‌کند بر این‌که در نبیذ حکم حد نیست.

1. . سوره النور، الجزء 18، الصفحة: 350 [↑](#footnote-ref-1)
2. . تحریر الوسیلة، ج 2، ص: 478 [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان [↑](#footnote-ref-3)
4. . النساء، الجزء 5، الصفحة: 85 [↑](#footnote-ref-4)
5. . المائدة، الجزء 7، الصفحة: 123 [↑](#footnote-ref-5)
6. . تحریر الوسیلة، ج 2، ص: 478 [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان [↑](#footnote-ref-7)
8. . وسائل الشیعة، ج 28، ص: 230 [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان [↑](#footnote-ref-9)
10. . وسائل الشیعة، ج 28، ص: 224

    [↑](#footnote-ref-10)
11. . وسائل الشیعة، ج 28، ص: 224 [↑](#footnote-ref-11)
12. . وسائل الشیعة، ج 28، ص: 225 [↑](#footnote-ref-12)